

نوآوری‌های خواجه نصیرالدین طوسی در عروض پارسی در کتاب «معیار الاشعار»

دکتر حمیدرضا شایگان‌فر

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

چکیده

نگارنده در مقاله حاضر، کوشیده است تا نشان دهد قریب به تمام نوآوری‌های عروضی در دهه‌های اخیر، مرهون کشفیات خواجه نصیر در کتاب بی نظیر او - معیار الاشعار - است. برای اثبات این مدعا، نگارنده با برشمردن مسائل مهم عروضی، به طرح دیدگاه‌های خواجه نصیر و مقایسه او با شمس قیس و محققان متأخر می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: عروض، خواجه نصیر، شمس قیس، نوآوری در عروض

مقدمه

اگرچه واضح عروض، **ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد**، دانشمند اهل بصره در قرن دوم هـ. ق. است و بعد از او نیز نویسندگان بسیاری به تألیف رسالات و کتب متعددی در شناخت مسائل عروض پارسی و عربی همت گماشتند (برای اطلاع بیشتر نک: شمس قیس، صص ۴۶، ۱۰۸، ۱۷۴)، اما در میان عروضیان و ادیبان، کتاب وزین و بسیار ارزنده **شمس قیس رازی**، محقق برجسته سده‌های ۶ و ۷ هـ. ق.، موسوم به **المعجم فی معاییر اشعار العجم**، همیشه مرجع دست اول به حساب آمده است. حدود نیم قرن بعد از شمس، **خواجه نصیرالدین طوسی**، فقیه و عالم بزرگ قرن هفتم هـ. ق.، با وجود مشغله‌های بسیار، کتابی در شناخت عروض و قافیه تحت عنوان **معیار الاشعار** تألیف کرد (برای اطلاع بیشتر نک: مقدمه دکتر جلیل تجلیل بر *معیار الاشعار*، صص ۶ و ۷) که نه تنها دست کمی از اعتبار *المعجم* ندارد بلکه **خواجه** در این رساله کوچک و پرمحتوا نوآوری‌هایی کرده است که در مقایسه با نظریات **شمس قیس**، کار متعلمان عروض را بسیار آسان‌تر کرده است و حتی آنان که در دوران معاصر، دست به تحقیقات تازه در عروض زده‌اند، فی‌الواقع بسیار وامدار **خواجه** هستند؛ به طوری که قریب به یقین می‌توان گفت آن چه در تحقیقات متأخران به عنوان یافته‌های تازه در عروض مطرح شده است، یا اغلب همان نوآوری‌های **خواجه نصیر** است و یا این که در برخی موارد هم، این نکته‌یابی‌های **خواجه** است که سرنخ را به دست متأخران داده است.

نگارنده در این مقاله، می‌کوشد تا نکات تازه و دقت نظرهای **خواجه نصیر** را در مقایسه با **شمس قیس**، نشان دهد و هم این که اشاراتی نیز به مسائل مطرح در عروض جدید داشته باشد که در واقع مأخوذ از نوآوری‌های **خواجه نصیر** است.

مأخذ نگارنده در مورد کتاب **خواجه نصیر**، نسخه **معیار الاشعار** مصحح استاد ارجمند جناب آقای **دکتر جلیل تجلیل** است که چاپ اول آن در سال ۱۳۶۹ توسط نشر جامی و انتشارات ناهید منتشر شده است. همچنین درباره **شمس قیس** نیز نسخه **المعجم** به تصحیح **شادروان مدرس رضوی** چاپ دانشگاه تهران مورد استفاده قرار گرفت.

نوآوری‌های **خواجه نصیر**

۱- **صمت و مصوت**: از دقت نظرهای **خواجه**، طرح مبحث **صامت (حروف بی‌صدا)** و **مصوت (حروف با صدا)** است. او در این مورد می‌نویسد: «حروف در اصل دو نوع است؛ یکی **مصوت** و یکی **مصمت**؛ و **مصوت** یا **مقصور** است یا **ممدود**؛ و **مقصور**، حرکات باشد مانند **ضمت** و **فتحت** و **کسرت**؛ و **ممدود**، حروف مد که اخوات آن حرکات باشد چه هر یکی، از اشباع یکی از آن حرکات تولد کند.» (معیار، ص ۲۹).

منظور خواجه از مصوت‌های مقصور، همان است که امروزه مصوت‌های کوتاه نامیده می‌شود و مقصود از حروف ممدود، مصوت‌های بلند است و خواجه به درستی اشاره می‌کند که از اشباع هر کدام از سه مصوت کوتاه «ـَ»، «ـِ» و «ـُ» مصوت‌های بلند «آ»، «ای» و «او» تولید می‌شود (به سخن دیگر، کمیت هر مصوت بلند، دو برابر یک مصوت کوتاه است). این سخن خواجه اشاره‌ای نیز به قاعده اشباع مصوت‌های کوتاه در عروض (بحث اشباع در میان عروضیان متأخر) دارد که تا زمان خواجه، به این دقت، در کتب عروضی اشاره‌ای به این ویژگی نشده بود.

اما شمس قیس در **المعجم** اشاره‌ای به حروف و انواع آن نمی‌کند و بحث عروض را یکباره از آموزش اوزان شروع می‌کند (بنگرید به شمس، ص ۲۳ به بعد).

۲- نون عروضی: دیگر از نظریات جالب خواجه، بحث نون عروضی است؛ وی می‌نویسد: «... چنانچه از ترکیب یکی از حروف مد (سه مصوت بلند) با غنّ نون در لفظ‌های: «دون» و «دان» و «دین» و امثال آن افتد که بر وزن «دی» و «دا» و «دو» باشد.» (معیار، ص ۳۰). شمس قیس هنگام طرح مسأله نون عروضی می‌نویسد: «و اما نون غیرملفوظ؛ هر نون کی ماقبل [آن] ساکن باشد [و در شعر به تحقیق آن احتیاج نبود، در تقطیع] ساقط آید؛ چنانکه:

چون نگارین روی او در شهر نیست

کی نون «چون» و «نگارین» از تقطیع ساقطند.» (شمس، ص ۹۲).

چنان که می‌دانیم فی الواقع نون ساکن بعد از مصوت‌های بلند بر خلاف سخن شمس، غیر ملفوظ نیست؛ یعنی چنین نیست که هنگام قرائت شعر، خواننده، نون را در هجای «رین» در واژه «نگارین» تلفظ نکند، بلکه دقیقاً بر اساس سخن خواجه که مطابق با سخن علمای آواشناس است، فقط به لحاظ وزن، «رین» مساویست با «ری». یا این که بگوییم نون ساکن، بعد از مصوت‌های بلند، فقط هنگام تقطیع است که محاسبه نمی‌شود (تجلیل، ص ۱۰).

۳- زحاف حذف و قصر: شمس قیس می‌نویسد «حذف، انداختن سببی باشد از [آخر] جزو، (مثلاً از آخر مفاعیلن (= lololoo)، لن (= lo) بیفتد، در نتیجه مفاعی (= فعولن) بماند که زحاف محذوف از مفاعیلن نامیده می‌شود) ... و قصر آن است که ساکن سببی که در آخر جزو باشد بیندازی و متحرک آن را ساکن گردانی تا جزو، کوتاه شود و مفاعیلن به قصر، مفاعیلن شود به سکون لام و آن را مقصور خوانند.» (یعنی از مفاعیلن = lololoo، ساکن آخر بیفتد = lololoo و مفاعیلن بماند سپس متحرک آخر ساکن شود = loloo و مفاعیلن بماند) (شمس، صص ۴۵ و ۴۶). برای مثال در این بیت از بابا طاهر، از نظر شمس قیس، ما با دو زحاف و در نتیجه با دو شماره از اوزان در دو مصراع روبرویم:

تو از بهر گلی ده‌روزه نالی مو از بهر دل‌آرامم شب و روز

وزن مصراع اول: loloo lololoo lololoo = مفاعیلن مفاعیلن فاعولن = بحر هزج مسدس محذوف.

وزن مصراع دوم: lloloo lololoo lololoo = مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن = بحر هزج مسدس مقصور.

محققان متأخر در مورد دو زحاف حذف و قصر، بخصوص این که توسط شاعر در یک بیت هم ممکن است اعمال شود (مثل بیت مذکور) عقیده دارند که وزن هر دو مصراع یکی است و می‌نویسند: «در آخر هر مصراع... جایز است که یک یا دو حرف صامت به هجای آخرین افزوده شود (مثل حرف صامت «ز» در مصراع دوم بابا طاهر) و این حروف از تقطیع ساقط می‌گردند.» (خانلری ص ۲۶۲) که در نتیجه با در نظر نگرفتن حرف صامت «ز»، رکن آخر مصراع دوم نیز به جای زحاف قصر، همان زحاف حذف خواهد بود.

این مسأله که متأخران و از جمله خانلری عنوان می‌کنند و شمس بدان توجهی ندارد، در واقع اول بار توسط خواجه نصیر مطرح شده است؛ دقت کنیم: «... و حکمی دیگر که همه اواخر مصراعهای شعر پارسی، شامل آن است که وقوع یک ساکن در اواخر همه مصراعها و خلط هر دو با یکدیگر در یک بیت روا دارند.» (معیار، ص ۶۳)؛ یا در جای دیگر: «چنان اقتضا کند که اینجا بر دو وزن آرند... و الا هر دو ضرب مسدس (رکن آخر مصراعها) یکی گیرند و حقیقت آن است که در لغت (زبان) فارسی، میان این دو وزن (زحاف حذف و قصر) مبینت الا از جهت قافیه نباشد.» (معیار، ص ۸۰)؛ در جای دیگر: «... ضرب اول، مقصور و دوم، محذوف و بحقیقت هر دو یکی است.» (معیار، ص ۹۹).

۴- **اختیار تسکین:** دکتر خانلری در کتاب **وزن شعر فارسی** می‌نویسد: «... در اثنای هر وزنی، چون دو هجای کوتاه در پی یکدیگر واقع شوند، جایز است به جای آن دو، یک هجای بلند قرار گیرد (مثلا شاعر به جای مفتعلن (= UU_)، مفعولن (= _ _ _) بگوید)... این قاعده کلی است و فقط در یک مورد استثناء می‌پذیرد و آن این است که هر جا تبدیل دو هجای کوتاه به یک هجای بلند موجب شود که وزن از صورت اصلی بگردد و به صورت وزنی دیگر درآید، احتراز از این عمل ضروری است.» (خانلری، صص ۲۶۸-۲۷۰).

در واقع خانلری، عین سخن خواجه نصیر را نقل کرده است و دیگر این که خواجه، با درایت و البته به تاسی از شمس بر این اختیار برای اولین بار نام «تسکین» می‌نهد، حال آن که خانلری، نامی برای این اختیار شاعری ذکر نمی‌کند.

به سخن خواجه دقت کنیم: «گوییم از جمله تغییرات عام که به شعر پارسی خاص است، یکی آن است که هر کجا سه حرف متحرک متوالی افتد، [مثلا در مفتعلن = looolo] تسکین

اوسط روا دارند [که مفتعلن با تسکین متحرکِ وسطِ آن بدل به مفعولن = lololo می‌شود] ... الا آن که مانعی افتد. مثلاً باشد که بحر به سبب تسکین در بدل افتد، (یعنی اگر با اختیار تسکین، وزن عوض شود) چنان که در این وزن که «فعلات فاعلاتن»، اگر عین فعلات مُسکِّن کند، با این وزن شود که «مفعول فاعلاتن» و هریک بحری دیگر است؛ پس تسکینی که اقتضای اشتباه کند، نشاید... و ما این تغییر را «تسکین» نام نهادیم. (نک: خواجه، ص ۶۲؛ شمس، صص ۴۶ و ۴۷).

یک نکته مهم دیگر در مبحث تسکین این است که هر گاه شاعری مثلاً از اختیار تسکین استفاده کند و در یک مصراع در رکنی مفتعلن بگوید و در مصراع مقابل در جای همان رکن به جای مفتعلن، مفعولن بگوید، به نظر شمس اگر چه این مطلب (استفاده از اختیار تسکین) بلاشکال است اما شاعر از زحافی دیگر استفاده کرده و در نتیجه به عقیده شمس، نام وزن تغییر می‌کند (نک: شمس، ص ۱۵۶-۱۵۷)؛ اما عروضیان متأخر عقیده دارند که بر مبنای الگوهای آواشناسی، تفاوتی بین این دو رکن وجود ندارد و شاعر می‌تواند هر گاه مایل بود از اختیار تسکین استفاده کند و این کار به جز این که باعث سخته در خواندن شعر می‌شود، نباید باعث شود تا نام زحاف دیگری را در وزن وارد کنیم (بنگرید به نجفی، ص ۱۵۷ و ۱۵۸). این سخن متأخران نیز در واقع سخن خواجه نصیر است؛ اوست که هر جا، شاعر از اختیار تسکین استفاده می‌کند، برای اول بار تصریح می‌کند: «و این وزن را استحقاق آن نیست که وزنی مفرد کنند چه مسکِّن وزن اول است... و اگر مخبون مقصور (یعنی زحاف فَعْلان از فاعلاتن = llooو مسکن باشد (یعنی بنا بر اختیار تسکین، شاعر به جای فَعْلان بگوید فَعْ لان = lloو)، حکمش همین تواند بود و این وزن هم استحقاق انفراد ندارد.» (معیار، ص ۹۴) و یا هنگام بحث از وزن فعلاتن فعلاتن در این مصراع: **طرب‌انگیز می‌آور به صبحی...** در مقایسه با وزن فعلاتن فعلاتن مفعولن در این مصراع: **اگر ایدون که همی دانش ورزی...** می‌نویسد: «و این وزن را استحقاق آن نیست که مفرد گیرند چه مسکن وزن گذشته است.» (معیار، ص ۹۵).

۵- مفتعلن و مفاعلن به جای یکدیگر: متأخران عروضی با طرح اختیار «قلب»، عنوان می‌کنند که شاعر می‌تواند به جای رکن مفتعلن = _UU_، مفاعلن = _U_U_، بگوید یا برعکس؛ به سخن دیگر، شاعر اختیار دارد جای دو هجای کوتاه و بلند ابتدای این دو رکن را با یکدیگر عوض کند که برای آن نام «اختیار قلب» را تعیین کرده‌اند (نک: خانلری، ص ۲۷۱ و ۲۷۲). دکتر خانلری سخن خود را منقول از خواجه عنوان کرده، حال آن که در واقع شمس نیز به این اختیار واقف بوده؛ آنجا که می‌نویسد: «اما مفاعلن به جای مفتعلن شاید» (نک: شمس، ص ۱۲۲)؛ اما خواجه با دقت بیشتری در این باره توضیح می‌دهد: «...و بعضی از متأخران مخبون (مفاعلن)

و مطوی (مفتعلن) با یکدیگر تألیف کنند و بیتی از مفاعلن و مفتعلن چهار بار یا برعکس به کار دارند و خوش باشد... و اگر جایی به نادر از این ترتیب بگردد (یعنی شاعر با اختیار قلب، مثلاً به جای مفتعلن، مفاعلن آورد یا برعکس)، عذر خواهند (معیار، ص ۸۹).

۶- وزن رباعی: یکی از مباحث مهم در عروض، بحث اوزان رباعی است؛ چنان که می‌دانیم عروضیان متقدم برای رباعی، ۲۴ وزن مستخرج از بحر هزج قایل بودند و از آنجا که ۱۲ وزن با مفعول (هزج اخب) شروع می‌شد و ۱۲ وزن دیگر با مفعولن (هزج اخرم)، برای نشان دادن این ۲۴ وزن، دو شجره وزنی می‌کشیدند و یکی را شجره اخب و دیگری را شجره اخرم می‌نامیدند؛ چنان که شمس قیس می‌نویسد: «بدان که ابتدای مصاربع دو بیتی (رباعی) یا مفعول باشد (از بحر هزج) که آن را اخب خوانند یا مفعولن باشد که آن را اخرم گویند... و خواجه امام حسن قطان کی یکی از ایمة خراسان بوده است، مختصری در علم عروض ساخته است و اوزان دویستی را بر دو شجره نهاده؛ من در این تألیف، همان صورت، نقش کردم.» (شمس، صص ۱۰۸ و ۱۰۹)؛ سپس شمس، تصویر دو شجره را در کتاب خود می‌آورد.

خانلری نیز در *وزن شعر فارسی سخنان شمس را تکرار کرده*، و ۲۴ وزن را با شاهد مثال می‌آورد الا این که می‌افزاید اگر حکم شماره ۳ در همین مقاله را در نظر بگیریم، یعنی در آخر مصراع جایز بدانیم که یک یا دو صامت اضافه بر وزن بیاید و از تقطیع ساقط باشد (که گفتیم این سخن خواجه نصیر بود)، در نتیجه ۲۴ وزن رباعی، فی الواقع ۱۲ وزن هستند؛ چرا که می‌توان زحافات «فع» را با «فاع» در آخر مصاربعی که به این دو زحاف ختم می‌شوند، یکی انگاشت. (نک: خانلری، صص ۲۷۲-۲۷۴ و نجفی، ص ۱۸۸).

و اما بعضی متأخران اعتقاد دارند که توانسته‌اند با طرح بحث دو اختیار شاعری، یعنی اختیار قلب و تسکین - چنان که ذکر آن رفت - به این کشف دست یابند که رباعی فی الواقع یک وزن بیشتر ندارد و آن یکی از اوزان بیست و چهارگانه رباعی، یعنی وزن «مفعول مفاعیل مفاعیل فعل» است که آن را وزن اصلی رباعی می‌دانند و ۲۳ وزن دیگر در واقع به خاطر استفاده شاعر از این دو اختیار در وزن اصلی است که حاصل می‌شود. (برای نمونه بنگرید به: نجفی، صص ۱۸۲-۱۸۸).

سخن اینجاست که این بحث نیز در واقع، ریشه در کشفیات خواجه نصیر دارد؛ زیرا اوست که اول بار هنگام طرح اوزان مختلف بحر هزج، وقتی به زحافات گوناگون در وزن رباعی می‌رسد، اذعان می‌کند که با توجه به همسانی زحافات فاع و فع (در بحث شماره ۳) و استفاده شاعر از اختیار تسکین و قلب، اغلب وزنهای ظاهراً مختلف رباعی، یکی بیش نیستند و در واقع سرخ را به دست متأخران سپرده است؛ دقت کنیم: «... و این سهو است؛ چه این دو وزن،

همان است که چهارم و پنجم، الا آن که سه متحرک آخرین، مُسَكِّنِ الاوسط است (یعنی شاعر از اختیار تسکین استفاده کرده) و... این چهار وزن [نیز] که بحقیقت یکی است، وزن ترانه است که آن را رباعی خوانند. «(معیار، ص، ۸۲)؛ «اما در ترانه (رباعی) خلط مقبوض و مکفوف روا بود (اختیار قلب)». «(معیار، ص، ۸۴).

۷- زحاف اسباع: در صورتی که به آخر رکن سالم، حرف صامتی بیفزایند، چنان که فاعلاتن را به فاعلاتان یا مفاعیلن را به مفاعیلان تبدیل کند، به این کار، تسبیخ یا اسباع و به این زحاف، مسبغ گویند. (نک: شاه حسینی، ص ۵۵).

با توجه به بحث شماره ۳ از سوی متأخران در این مورد که شاعر می‌تواند در هجای پایانی مصراع، یک تا دو صامت اضافه بیاورد و در نتیجه یکی دانستن زحاف حذف و قصر (که گفتیم این بحثها فی‌الواقع اول بار از طرف خواجه نصیر مطرح شده بود)، عروضیان متأخر بحث زحاف «اسباع» را مطرح می‌کنند که با توجه به مبحث شماره ۳، این زحاف نیز تفاوتی با رکن سالم ندارد (خانلری ص ۲۵۹ و ۲۶۳)؛ البته در صورتی که صامت اضافه بعد از رکن سالم قرار گیرد. باید اذعان کرد که این مطلب نیز از جمله دقت نظرهای خواجه نصیر بوده است آنجا که می‌نویسد: «در آخر این وزن (هزج مثنی‌س سالم) مسبغ نشاید؛ چه از دایره بیرون شود و بعضی چون در آخر مصراع، دو حرف بینند که آن را یک حرف شمرند، مانند الف و نون، پندارند که مسبغ است و خطا بود.» (معیار، ص ۷۹)؛ حال آن که شمس، بر خلاف خواجه، زحاف مسبغ را قبول دارد. (برای نمونه بنگرید به: شمس، صص ۴۷، ۵۵، ۹۲ و ۹۳).

۸- ذوبحرین: ذوبحرین که آن را در فنون بلاغی، ذو وزنین، متلون و ملون نیز می‌گویند، به ابیاتی می‌گویند که بتوان آن را به دو وزن یا بیشتر خواند (نک: همایی، ص ۸۰ و ۸۱). برخی متأخران عقیده دارند با بیان این مطلب که اگر کمیت مصوتی را کم یا زیاد کنیم یا همزه‌ای را بخوانیم یا نه، به بحث چگونگی به وجود آمدن اشعار ذوبحرین سر و سامانی داده‌اند (برای نمونه بنگرید به: نجفی، صص ۱۷۹-۱۸۳)؛ اما برآستی باید این سخن متأخران را نیز در نکته‌یابیهای خواجه نصیر جست؛ آنجا که می‌نویسد: «تمییز میان اوزان متقارب (یعنی اوزانی که وزنشان نزدیک به هم است یا همان ذوبحرین؛ منظور خواجه بحر متقارب نیست) در اکثر احوال بر اصحاب ذوق ملتبس باشد و اگر ادراک کنند، از بیان آن عاجز شوند و بر عروضی نه چنین بود. مثال اوزان متقارب از پارسی این بیت است:

عاقل از عیش تلخ حازم گردد باشد ایمن هر آن که عاقل گردد

اگر لام عاقل تحریک نکنند و همزه را اظهار کنند (عاقل از)، [بحر] منسرح باشد و اگر همزه

در لفظ نیارند(عاقی لَز)، [بحر] خفیف باشد و برین قیاس در مصراع دوم.» (معیار، ص ۱۲۴)؛ سپس خواجه با آوردن بیتی از اشعار عرب، بحث خفیف یا مشدد تلفظ کردن را پیش می‌کشد (همان بحث تغییر دادن کمیت مصوتها در سخن متأخران) که باعث شده تا در بیت مورد مثال، وزن بحر کامل به وزن بحر طویل مبدل شود. (همان).

- ۹- چند نکته دیگر: دیگر از محسنات خواجه نصیر، مواردی است که دکتر جلیل تجلیل در مقدمه‌ای که بر چاپ معیار/الاشعار نوشته‌اند، مطرح کرده‌اند که در ذیل به طور خلاصه به این موارد اشاره می‌شود:
- ۱) خواجه در تحلیل همه اوزان و بحرهای حتی از ذکر شمار عروض و ضرب ابیات باز نمی‌ایستد و بی‌فزود و کاست همه مشخصات یک بحر را می‌آورد.
 - ۲) در نقد آرای عروضیان پیشین، مانند زجاج و خلیل و... با ادب و ملایمت تمام، نظر خویش را به پیش می‌کشد.
 - ۳) تعاریفی که از شوون و موضوعات عروض آورده، دقیق‌ترین تعاریف است.
 - ۴) در ذکر مواردی از عروض که به ندرت پیش می‌آید، خواجه اهتمام خاص به کار برده و در هر مورد به باریکترین موشکافی دست می‌یازد.
 - ۵) خواجه پا به پای ترسیم زحافات، از یادکرد نیک و بد و زشت و زیبای بحور غفلت نداشته و برخی از آنها را به ترازوی نقد نشانده است (نک: تجلیل مقدمه معیار، صص ۱۳-۱۵).

منابع

- ۱- تجلیل، جلیل: عروض، نشر همراه، چاپ اول، تهران ۱۳۶۲.
- ۲- خواجه نصیرالدین طوسی: معیارالاشعار، به تصحیح دکتر جلیل تجلیل، انتشارات جامی و ناهید، چاپ اول، تهران ۱۳۶۹.
- ۳- شاه حسینی، ناصرالدین: شناخت شعر، انتشارات مؤسسه نشر هما، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۸.
- ۴- شمس قیس رازی: المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح مدرس رضوی، چاپخانه دانشگاه تهران.
- ۵- نائل خانلری، پرویز: وزن شعر فارسی، انتشارات توس، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۷.
- ۶- نجفی، ابوالحسن: مقاله «اختیارات شاعری»، مجله جنگ اصفهان، کتاب دهم، تهران، تابستان ۱۳۵۲.
- ۷- همایی، جلال‌الدین: فنون بلاغت و صناعات ادبی، انتشارات مؤسسه نشر هما، چاپ هفتم، تهران ۱۳۷۰.